

آبِستنی، بارور شدن و فرزند آوردن زن از مرد و دوره‌ای که زن بچه‌ای را در زهدان، یا به اصطلاح عامه در شکم خود، از هنگام بسته شدن نطفه او تا هنگام زادن حمل می‌کند. آبستن صورت فارسی واژه پهلوی «آبستن» و «آبستن» (مکنزی، ذیل همین واژه‌ها) و صورت قدیمتر آن «آپستن» و «آپستنی» (آبستنی) است. این واژه از پیشوند «آ» و دو کلمه «پس» به معنی پسر، و «تن» و پسوند اسم معنی «ایه» ترکیب یافته است (تبریزی، ذیل آبستن). واژه آبستنی از سویی حال زنی را وصف می‌کند که فرزند پسری در تن یا شکم خود دارد و از سوی دیگر بیان‌کننده ارزش و بهایی است که در عقیده جمعی ایرانیان به پسر، یعنی جنس نرینه، داده می‌شده است. واژه آبستن در فارسی تهرانی به صورت «آبسن» و در گویشهای کردی «آوس» (وهبی؛ مردوخ) و لری «اوس» (حصوری؛ ایزدپناه) متداول است. در کردی آبستن را «زک پر» به معنی فرزنددار، هم می‌نامند. «زک» در گویش گیلکی به صورت «زک» و «زاک» و به معنی فرزند و بچه آمده است (ستوده). این واژه شکل دیگر واژه فارسی «زه» است که در کلمه «زهدان»، به معنی بچه‌دان و رحم و ترکیب «زه و زاد» و اصطلاح عامیانه «زاق و زوق» به معنی فرزند و فرزندان بسیار، بازمانده است. در زبان فارسی واژه‌های «بارداری» و «باردار» که بر گردانده فارسی واژه‌های عربی «حمل» و «حامل» است، و «حاملگی» و «حامله» نیز به جای آبستنی و آبستن به کار می‌رود. گاهی زن آبستن را نیز به کنای «دونفسه» (در تهران)، «دوگیان» (دو + گیان: جان و روح) (در کردستان) و «ایکی جانلی» به معنی دو جان و تن (در آذربایجان) می‌خوانند. دو نفسه یا دو جان خواندن زن آبستن بر پایه این باور همگانی است که زن را در دوره حاملگی دارای دو جان یا تن و با دو نفس یا دم، یکی از آن زن و دیگری از آن بچه شکم او می‌انگارند. زن در جامعه ایران اسلامی مظهر باروری شناخته شده و اهمیت نقش او در آبستن شدن و فرزند آوردن است. هدف از ازدواج زن و مرد نیز تحقق بخشیدن به این نقش، یعنی باروری زن است. زن تا بچه نیآورده، در افکار عامه مردم ایران بیگانه است. بر بنیاد همین باور یک ضرب‌المثل قدیم فارسی می‌گوید: «زن تا نزاییده بیگانه است» (هبله رودی، ۸۷). زن با آوردن فرزند، پرده بیگانگی را می‌گسلد و اجاق خانواده را روشن می‌کند. زنی که آبستن می‌شود و فرزند می‌آورد، رشته پیوندش را با شوهر و طایفه شوهر

می‌بخشد و شوهر را از شأن و منزلت والای مقام پدری در جامعه برخوردار می‌کند. زنان بارور گوهر شکم با زادنِ پسرانِ بسیار، مردان خود را نام‌آور می‌کنند و نسل و دودمان آنان را دوام و استمرار می‌بخشند. زنان نازا، یا به اصطلاح عامه «نروک»، به واسطه ناتوانی در باروری و نیاوردن بچه در خانه و جامعه، سرافکنده و خوار به شمار می‌آیند و آینده تاریخ و نامطمئنی دارند. تأخیر در باروری و عقیم و سترون بودن همچون کابوسی دهشتناک، پیوسته زنان نازا را می‌آزارد و مایه نگرانی و حتی بیماری روانی آنان می‌شود. جنین‌شناسی: شناخت جنین در طب سنتی ایران اسلامی بر مجموعه‌ای از آگاهیها و تجربه‌های علمی و عقاید دینی و سنتی استوار بوده است. طیبیانی مانند علی بن ربیع طبری (۱۹۲-۲۴۷ق/۸۰۸-۸۶۱م)، محمد بن زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳ق/۸۶۵-۹۲۵ م)، علی بن عباس اهوازی (۳۳۸-۳۸۴ق/۹۴۹-۹۹۴م)، ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی (نیمه دوم سده ۴ق/۱۰م)، ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸ق/۹۸۰-۱۰۳۷م) و سید اسماعیل جرجانی (۴۳۳-۵۳۱ق/۱۰۴۲-۱۱۳۷م) با بهره‌گیری از دانش دانشمندان ایران باستان و دیدگاههای علمی مکتب پزشکی جهان آن روز، به ویژه مکتب پزشکی یونان و هند و جندیشاپور، پژوهشهایی در زمینه شناخت و دریافت پدیده پیچیده آبستنی و چگونگی رشد و پرورش جنین در زهدان و بیماریهای وابسته به آبستنی کرده بودند. در نوشته‌های پزشکی بازمانده از این دانشمندان، بخشها و گفتارهایی به آبستنی و موضوعهای مربوط به آن اختصاص داده شده است. نظر کلی قدما درباره جای نطفه با این بیان قرآن مجید مطابقت می‌کرد: «یادآور زمانی را که گرفت خداوند از آدمیزادگان، از پشتهای ایشان فرزندانشان را) «اعراف/۱۷۲». آنان جای نطفه پدید آورنده جنین انسان را در صلب یا پشت مرد می‌دانستند و می‌گفتند در اثر آمیختن آب مرد با آب زن در زهدان، نطفه انسان بسته و زن آبستن می‌شود. ابوعلی سینا آب مرد و زن را دو گوهر، و گوهر مرد را کارگزار خداوند می‌دانست. او سرشت گوهر مرد را آتشی و سرشت گوهر زن را خاکی و آمیختگی این دو را آفریننده هستی انسان می‌شمرد (قانون، ۲/۳۴۶-۳۴۷). درباره پدیداری جنین انسان و چگونگی تکوین آن از آب نطفه به خون بسته و از خون بسته به پاره‌ای گوشت و شکل‌گیری استخوان و اندامها، دیدگاهی داشتند که آن را مطابق

آن کار آن است که [آفریدیم شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس از پاره‌آی گوشت تمام آفریده یا ناتمام آفریده تا روشن سازیم برای شما [که هر دو را می‌توانیم] و می‌آرامانیم در زهدانها آنچه بخواهیم تا زمانی نامزد کرده آنگاه بیرون می‌آوریم شما را کودکی خردسال تا آنگاه که به زورمندی خویش رسیده و از شما کسانی‌اند که به جوانی می‌میرند و کسانی که بازپس برده می‌شوند تا بدترین روزهای زندگانی» (حج ۵/۲۲)؛ «به درستی که آفریدیم مردم را از گلی ساخته کشیده آنگاه او را نطفه‌آی کردیم در آرام جایی استوار، سپس نطفه را خونی بسته کردیم و سپس آن را پاره گوشت گردانیدیم و آنگاه پاره گوشت را استخوانها کردیم و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم... با آفرین خدا که نیکوترین همه آفرینندگان است» (مؤمنون ۱۴-۱۲/۲۳). (برزویه طیب به آمیختن آب مرد و زن در زهدان و راکد و تیره شدن آن اشاره می‌کند و می‌نویسد این آب تیره ایستاده را بادی که در رحم پدید می‌آید، حرکت می‌دهد و به صورت پنیر در می‌آورد. سپس این پنیر همچون ماست بسته می‌شود و اندامها از آن پیدا می‌گردند (کلیله، ۵۴). چنین وصفی از بسته شدن نطفه و تشکیل جنین و تشبیه مرحله نخست زندگی جنین به پنیر و ماست در کتاب طب ملکی، نوشته علی بن عباس اهوازی، نیز آمده است. این شیوه تفکر ظاهراً باید از اندیشه یونانی گرفته شده باشد (الگود، تاریخ پزشکی، ۳۸۲-۳۸۳). برخی از پزشکان معتقد بودند که نطفه بسته شده پس از ۳۵ تا ۴۵ روز بدل به پاره‌ای گوشت می‌شود و به صورت جنین در می‌آید. جنین ۳۵ روزه پس از ۷۰ روز و جنین ۴۵ روزه پس از ۹۰ روز جنیندن آغاز می‌کند (جرجانی، الاغراض، ۱۷۵). در آغاز، جنین از خون حیض تغذیه می‌کند و سپس گذرهایی روی جنین و شکاف ناف در میان آن پدید می‌آید. رگی از شکاف ناف فراز می‌آید و به سربالای رحم می‌پیوندد. این رگ غذا را از زهدان مادر می‌گیرد و به گذرهای روی جنین که راهشان گشوده شده است، می‌دهد. آنگاه تن فرزند شاخ می‌زند و اندامهای آن یکی پس از دیگری پدید می‌آید (جرجانی، ذخیره، ۵۵۱؛ الاغراض، ۱۷۴). در پدید آمدن نخستین اندامهای جنین و اینکه کدام اندام نخست می‌روید و شاخه می‌زند، میان پزشکان قدیم اختلاف بود. جرجانی نظر بقراط را که گفته بود نخست دماغ (مُخ) و چشم در جنین پدید می‌آید و نظر ابن سینا را که

می شود قلب است «لکن آفریده شدن آن در [جنین] حیوانی نخست ظاهر نباشد» (ذخیره، ۵۵۲). او مدت آبستنی طبیعی را ۹ ماه دانسته و نوشته است: جنینی که در ۳ ماهگی در شکم مادر بچند «از پس ۲۷۰ روز بیرون آید که ۹ ماه تمام باشد، لکن در این حساب کمابیشی بسیار افتد» (ذخیره، ۱۱۰). همچنین وی بیرون آمدن بچه از زهدان مادر را به سبب ناکافی بودن غذای درون زهدان و گرسنگی بچه دانسته و گفته است که بچه برای یافتن غذای بیشتر در زهدان به جنبش و تلاش می افتد و با حرکتهای بسیار خود رشته‌های پیوندش را با زهدان می گسلد. پس از گسستن پیوندها به جست و جوی راه گریز از زهدان می افتد و بسیار زود گذرگاه بیرون آمدن را می یابد و به دنیا می آید (الاعراض، ۱۷۵).

شناخت آبستنی: در گذشته پزشکان و قابلمان آبستنی را از روی دگرگونی‌هایی که پس از بند آمدن نخستین عادت ماهانه در حال و رفتار و رنگ زنان پدید می آمد، تشخیص می دادند. مثلاً تیره شدن رنگ پوست و لک و پیس نشستن بر روی چهره، کبودتر شدن رگهای پستانها و برجسته و سیاه تر شدن نوک پستانها، به زردی یا کبودی زدن سپیدی دیدگان و دل به هم خوردگی همراه با سرگیجه و شکوفه را از جمله نخستین نشانه‌های آشکار آبستنی به شمار می آوردند. گاهی نیز یک روز تمام زن را از خوردن طعام باز می داشتند تا شکمش از غذا کاملاً تهی شود و هرگونه بویی از دهانش برود. بعد شب هنگام پیش از خوردن هر خوراکی، در زیر دامنش عود دود می کردند. اگر بوی خوش عود از راه دهان و بینی اش بیرون نمی آمد آن را نشانه بسته شدن راه زهدان و دهان و بینی و بارگرفتن زن می دانستند. اگر بیرون می آمد، نشانه بازبودن این راهها و بارنگرفتن زن می انگاشتند (همو، ذخیره، ۵۵۵).

آبستنی در فرهنگ عامه: در فرهنگ عامه اعتقاد بر این است که نطفه انسان در رگی در کمر یا پشت مرد جای دارد. چون نطفه مرد در رحم زن بیفتد به خواست خدا زن آبستن می شود و بچه می آورد. این عقیده به گونه‌ای بازتر در داستان قدیم و عامیانه شب چهارصد و پتجاهم هزار و یک شب بیان شده است: «در مرد رگی است که همه رگها را آب دهد و آب از سیصد و شصت رگ جمع کرده به بیضه چپ بریزد. آنگاه خونی سرخ گردد،

چگونگی شکل گیری بچه در شکم مادر، باور عامه بر این است که نطفه پس از ۳ دوره ۴۰ روزه و یک دوره کوتاه ۱۰ روزه، به شکل بچه انسان درمی آید. بچه در چله اول به صورت نطفه است، در چله دوم به صورت خون و در چله سوم به صورت یک پاره گوشت. در این هنگام به فرمان خدا فرشته ای می آید و این پاره گوشت را شکل می بخشد. نخست دست و پای بچه را می سازد و سپس اندامهای دیگرش را. ساختن بینی و شرمگاه بچه را هم به خدا وامی گذارد. خدا هم نخست بینی و بعد اندام نری یا مادگی بچه را هم به خدا وامی گذارد. خدا هم نخست بینی و بعد اندام نری یا مادگی بچه را می گذارد و به جسم او کمال می بخشد. ساختن همه اندامها ۱۰ روز به درازا می کشد. در این هنگام به امر خدا اسرافیل نفخه ای به شکم مادر می دمد و روح در بچه حلول می کند. بچه با دریافت روح، در شکم مادر به جنب و جوش می افتد (کتیرایی، ۷-۸). عامه مردم دوره آبستنی زن را ۹ ماه و ۹ روز و ۹ ساعت (نه کم و نه زیاد) می دانند. می گویند بچه از ماه هفتم آماده بیرون آمدن از شکم مادر است. اگر بچه در ۷ ماهگی یا در ۸ ماهگی به دنیا بیاید، پانمی گیرد و می میرد. پیشینیان عقیده داشتند که بچه ای که ۷ ماهه زاده شود، زنده می ماند لیکن اگر ۸ ماهه زاده شود، یا مرده به دنیا می آید و یا پس از چندی می میرد (جرجانی، ذخیره، ۱۷۵).

تعیین جنس جنین: پیشینیان بر پایه شناختی که از دستگاہها و اندامهای بدن انسان و نقش و کارکرد هر یک از آنها داشتند، نظریات گوناگونی درباره عوامل مؤثر در تعیین جنس جنین انسان مطرح می کردند. به طور کلی، نظر بیشتر آنان این بود که سلطه یک جنس بر جنس دیگر به هنگام تکوین جنین بستگی به دو عامل، یکی آب منی و دیگری ساختمان عمومی بدن مرد و زن دارد. در مورد عامل نخستین، بیش تر آنان به ویژه ابوعلی سینا و جرجانی معتقد بودند که اگر نطفه پدر و مادر هر دو قوی و گرم و آب مرد گرم تر از آب زن باشد جنس فرزند آن دو نرینه و اگر نطفه هر دو قوی، لیکن سرد باشد و آب مرد سردتر از آب زن باشد، جنس فرزند آن دو مادینه خواهد شد. به عقیده اینان، اگر آب مرد از بیضه راست بتراود و در بخش راست زهدان زن نشیند، جنس فرزند آنان نرینه می گردد و اگر از بیضه چپ بتراود و در بخش چپ زهدان زن بیفتد، جنس فرزند آنان مادینه

دامپروران ایرانی روی حیوان نر به هنگام گشن دادن اشاره کرده و نوشته‌اند: «بعضی چهارپای داران به وقت گشن دادن، اگر می‌خواهند که از آن گشن ماده آید، خایه راست او ببندند تا آب از خایه چپ او رود و اگر خواهند که بچه نر آید، خایه چپ او ببندند تا آب از خایه راست او رود» (همو، همان، ۵۵۶). در مورد عامل دوم، اعتقاد بر این بود که برخی مردان و زنان پسرزا و برخی دخترزا هستند. مردانی که تخمی پسرزا دارند برخوردار از اندامی نیرومند، ماهیچه‌هایی نه فربه و نه لاغر بلکه میانه، گوشتی در سختی و نرمی معتدل و در رنگ مایل به سرخی، بیضه‌هایی بزرگ و رگهایی برجسته و نمایانند و در نزدیکی با زن افزونی جوی و خستگی ناپذیرند. زنان پسرزا نیز از اندام و گوشتی معتدل، خوی و رخساری نیکو، طبعی چابک و شاد و معده‌ای قوی و نیک گواراننده برخوردارند. عادت ماهانه این گونه زنان به موقع و تمام و دوره پاک‌ی آنان ۲۱ تا ۲۲ روز و رسیدگی آنان به هنگام و آغاز قاعدگی‌شان زودتر از زنان دیگر است (همانجا). از دیرباز کوشش و اندیشه پزشکان و مردم این بود که با بهره‌گیری از تجربه‌ها و آگاهی‌های طبی و فرهنگی خود، حال و طبیعت انسان را برای تولید جنس دلخواه بگردانند و در تعیین جنس جنین دست داشته باشند. این کوششها برخی برپایه مجموعه‌ای از روشهای کاربردی و استفاده از خوراکیها و گیاهان دارویی و برخی بر بنیاد یک رشته اعمال جادویی و افسونی و مناسک و شعائر نمادی نهاده شده بود. مثلاً برای نرینه گردانیدن جنس جنین، این کارها را سودمند می‌دانستند: نزدیکی با زن در ۵ روز پس از پاک‌ی از عادت ماهانه و در روزهای هفته دوم پاک‌ی و در جاهای سرد و هوای سرزمستان و روزهایی که باد شمال می‌وزد و در محل و خوابگاه پاکیزه و خوشبو و با حالی خوش، یا به کاربردن عطرها و خوشبو مانند مثلث که عطری مرکب از مشک و زعفران و عود خام بوده است. خوردن برخی خوراکیها یا داروها مانند برنج با شیر و زرده تخم مرغ نیم برشته، هریسه، بره و مرغ فربه، حلوی شکر و دواء المسک و پرهیز از تخمه و ترشی و آب بسیار سرد و دوری جستن از بوی کافور و مستی (همو، همان، ۵۵۵؛ دنیسری، ۱۴۸-۱۴۹). در فرهنگ عامه برای اینکه طبیعت پسرزایی را در دختران پدید بیاورند و طبع و مزاج زنان دخترزا را بگردانند، آداب و اعمال ویژه‌ای انجام می‌داده‌اند. بیش‌تر آداب و اعمال عامه مردم زمینه

دخترانی که می‌خواهند به خانه شوهر بروند، یا نشاندن پسر بچه‌ای تندرست و چابک و زیبا روی زانوی عروس در اتاق حجله و نیز توسل به امامزادگان و نذر و نیاز کردن و سفره انداختن از جمله این آداب بوده است. در فرهنگ اسلامی فرزند دختر و پسر هر دو گرمی داشته شده‌اند و به ویژه به پدران توصیه شده که دختران را عیناً مانند پسران گرمی بدارند و میان دختر و پسر تفاوتی نگذارند. در این مورد روایتی از امام چهارم (ع) آمده است که چون به وی می‌گفتند خدا به تو فرزندی داده است، از دختر و پسر بودن او هیچ نمی‌پرسید و تنها می‌گفت: آیا سالم است، عیب و نقصی ندارد؟ و چون می‌شنید که نوزاد سالم است، خدای را سپاس می‌گفت (حرعاملی، ۱۴۳/۱۵).

ویار: حال مخصوصی که به زنان آبستن، به ویژه در ماههای نخستین بارداری، دست می‌دهد. نشانه آن به هم خوردن و آشوب دل همراه با سرگیجه و شکوفه زدن است. این حال، گاهی در اثر بوییدن بویهای تند و زنده غذاها و یا دیدن برخی خوراکیهای ناخوشایند پدید می‌آید. برخی از زنان آبستن در این حال هوس بسیار به خوردن خوراکیهای مخصوص و میوه‌های نوبرانه و غیر فصلی و چیزهای بد و زیان‌آور پیدا می‌کنند. ویار در میان گروهی از زنان آبستن بسیار سخت و در میان گروهی دیگر سبک است. به برخی از زنان باردار هم اصلاً این حال دست نمی‌دهد. اگر ویار زن آبستن سبک باشد، معمولاً در آخرین روزهای ۳ ماهگی از میان می‌رود، اما اگر سخت باشد گاهی تا آخرین ماههای حاملگی ادامه می‌یابد. ویار سخت موجب مسمومیت‌هایی با فشار خون بالا و اختلال‌هایی در ترکیبهای شیمیایی بدن و تشنج اندامها می‌گردد. این حال را در پزشکی نوین توکسمی می‌نامند که بیماری خون به سبب آلودگی آن با برخی سمها و زهرابه‌های بدن است (آکسفرد، ذیل توکسمیا؛ بارنت، ۷۷-۷۸). در نوشته‌های طبی قدیم این حال زنان آبستن را «منش گشتن» یا «منش گردا» می‌نامیدند و آن را «آرزوی چیزهای شور و تیز و تلخ و ترش» و میل به چیزهای کمیاب و حالت‌های دل‌آشوبی وصف می‌کردند (جرجانی، ذخیره، ۵۵۸). (حالت ویار را در زبان فارسی «بیار»، «تاس»، «تاسه» و «تلواسه» نیز گفته‌اند) تبریزی، ذیل همین واژه‌ها). مردم خراسان این حال زنان آبستن را «زروته» (شکورزاده، ۱۲۹)، گیلانیها

که و یار دارد می گویند «آزار و یار» گرفته (کتیرایی، ۱۰) یا «ویاردار» و «ویاری» شده است. گِلِ خواری یکی از همگانی ترین حالت های زن و یاردار است. گِلِ ارمنی یا گِلِ سرشویی، گِلِ داغستانی و کاه گِل از جمله گلهایی است که معمولاً زنان و یاری هوس خوردن آن را دارند. اخوینی در زیر عنوان «فی شَهْوَةُ الطَّيْنِ» آرزوی گِل خوردن را گونه ای بیماری دانسته که به سبب بسته شدن خون حیض و گرد آمدن بیه و چیزهای فاسد در معدۀ زنان باردار آشکار می شود (ص 374). از حالت های دیگر زن و یاردار هوس خوردن برخی خوراکیها مانند آش رشته، کوفته، لواشک آلو و گوجه و ترشی هفته بیچار است. برخی زنان و یاری به خوردن برنج خام، تباشیر یا جوهر تباشیر (مایۀ سفید رنگی که از خیزران می گیرند) و چیزهای زیانمندی مانند خاک و زغال سوخته و فضله مرغ میل بسیار پیدا می کنند.

ویارانه: خوارکهای پرچاشنی و خوش طعم و بویی است که باب میل زنان و یاردار است. خوراکیهای ویارانه معمولاً عبارتند از آش رشته، کوفته برنجی، کوفته نخودچی، دلمه، حلیم، خوراک سیرابی و مانند آن. ویارانه را معمولاً مادر یا بستگان بسیار نزدیک زن آبستن، به ویژه اگر و یار در نخستین شکم زن آبستن آشکار شود، می پزند و همراه با چند نوع ترشی برای او به خانه اش می فرستند. ویارزدایی: هرگاه حالت و یار یا منش گردا در زن آبستن سخت و تند و دیرزی شود و زن آبستن پیاپی دلش به هم بخورد و شکوفه بزند و مدام گِل یا چیزهای زیانبار بخورد، به درمان آن می پردازند. طب سنتی و طب عامه برای دفع و یار چاره هایی به کار برده اند. جرجانی می گوید: زمانی که در زنی باردار منش گشتن خیزد، باید شبت پخته را که با انگبین آمیخته و نیم گرم شده است، به او خوراند تا شکوفه زند و خلط معدۀ آش بالا آید و پاک شود. او نوشاندن آب ترنج، آب لیمو، آب غوره و آب انار و خوراندن گوشت دُرّاج، مرغ خانگی، بزغاله و طعامهایی با پیاز و سرکه پرورده و خردل زده را نیز برای ویارزدایی از زنانی که مزاج گرم دارند، سودمند دانسته است. همچنین گذاشتن ضمادی از سنبل و قَصَب الذیره و انیسون و خرماي قَسَب و به پخته و شراب ریحانی کهن را بر روی شکم زن و یاردار آرام بخش حال وی و از داروهای ویارزدا وصف کرده است (ذخیره،



چشمه و رودخانه (باستانی پاریزی، ۴۵۲)، یا آب شکمه پخته گوسفند همراه با تکه‌آی از خود شکمه است (اسدیان، ۲۵۱).

تشخیص پسر یا دختر بودن بچه در شکم: زنان از آغاز دورهٔ آبستنی تا پایان آن با شور و ناشکیبایی فراوان در پی تشخیص جنس بچهٔ شکم خود هستند. از قدیم در جامعهٔ ایران تدبیرهای گوناگون برای تشخیص نرینه یا مادینه بودن جنس جنین به کار می‌رفته و از راه برخی آزمونها و نشانه‌ها حدس زده می‌شده است. یکی از آزمونهای معمول میان طبیبان این بود که زراوند کوبیده را در انگبین می‌سرشتند و خمیر آن را روی پشم‌پاره‌آی سبز رنگ می‌مالیدند و آن را به زن آبستن می‌دادند تا صبح ناشتا به خود برگردد. زن تا عصر چیزی نمی‌خورد. در این هنگام اگر آب‌دهان او شیرین می‌شد، بچه را نرینه و اگر تلخ می‌شد بچه را مادینه می‌انگاشتند (جرجانی، ذخیره، ۵۵۵-۵۵۶). (همچنین، از روی برخی نشانه‌های ظاهری در تن و رفتار زن آبستن، جنس بچهٔ شکم او را حدس می‌زدند. مثلاً اگر نخستین نشانهٔ آبستنی روی پستان راست زن پدید می‌آمد و شیر آن قوام بیشتر می‌یافت، یا اگر زن آبستن به هنگام حرکت، نخست پای راست خود را پیش می‌نهاد و یا به هنگام برخاستن از زمین بر دست راست خود تکیه می‌کرد، اینها را نشانه‌هایی از پسر بودن بچه در شکم او می‌پنداشتند (دنیسری، ۱۴۸؛ هدایت، ۳۴). در فرهنگ عامه جنس نر مظهر قدرت و برتری و جنس ماده مظهر ناتوانی و فرودستی انگاشته می‌شود. بر بنیاد این پندار عمومی مرد مفهوم پاکی، خیر و برکت، و زن مفهوم کاستی را می‌رساند و طبعها و خصلت‌های مطلوب و مثبت جنبهٔ مردانه، و طبعها و خصلت‌های نامطلوب و منفی جنبهٔ زنانه می‌گیرند. از این رو زیبایی، زرنگی، سنگینی، سرخی، سفیدی و قدرت که ارزش اجتماعی و فرهنگی مثبت دارند، به جنس مرد و زشتی، تبلی، سبکی و جلفی، سیاهی و ضعف که ارزش اجتماعی و فرهنگی منفی دارند، به جنس زن نسبت داده می‌شود. در نتیجه، هرگاه نشانه‌ای از هر یک از این دو دسته صفتها در زن آبستن پدید آید، از روی آن پسر یا دختر بودن بچه در شکم مادر را حدس می‌زنند. اشیا و ابزارها و زیورها نیز برپایهٔ کاربردشان به دست مردان یا زنان در زندگی و ارزشهای نمادی آنها در فرهنگ جامعه، به دو دستهٔ مردانه و زنانه تقسیم می‌شوند. اشیایی مانند

اشیایی مانند قیچی، سنجاق، سوزن، تکمه، روسری، قفل، گردن‌بند و مروارید که بیشتر زنان آنها را به کار می‌گیرند. نمادی از جنس ماده تصور می‌شوند. از سوی دیگر، شمشیر و خنجر و کارد که ابزار جنگ و برندگی و خونریزی‌اند و کلید که وسیله گشایش است، مظهر نیرو و برتری شناخته می‌شوند و با جنس مرد و صفت مردانگی بستگی می‌یابند. بنابراین بینش، هرگاه زن آستن یکی از این چیزها را در خواب ببیند یا در گذرگاهی بیابد و یا به آنها گرایش یابد، جنس فرزند در شکم او را در ارتباط با مفاهیم مردانه یا زنانه هر یک از این اشیا حدس می‌زنند. همچنین، عامه مردم براساس ارزش نمادی مفهوم راست و چپ در فرهنگ، میان دو سوی راست و چپ پیکر انسان فرق می‌گذارند و اندامهای راست بدن را مظهری از قدرت و برتری، یعنی مردانگی و اندامهای چپ بدن را مظهری از ناتوانی و فرودستی، یعنی زنانگی می‌انگارند. از این رو اگر پلک چشم راست زن آستن تند و زودتر از پلک چشم چپ او بزند، یا اگر پهلوی راست زن پس از ۳ ماه و 10 روزگی بیش از پهلوی چپ او برآمده گردد، یا اگر به هنگام ورود به جایی نخست پای راست را پیش بگذارد، گمان به پسر بودن بچه در شکم او می‌برند.

علت شناسی: در گذشته اعتقاد بر این بود که نطفه انسان دارای «عرق الدسّاس» است، یعنی رگها و عاملهایی پنهانی دارد که سرشت و خوی طبیعی را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند (لین، ذیل دساس؛ جزایری، ۷۵).

برخی از پیشینیان معتقد بودند که شکل و اندامهای بچه از مادر و طایفه وی و قوت اندامهای بچه از پدر و تبار او بنیاد می‌گیرد. از این رو، زیبایی و زشتی بچه را از سوی مادر و برادران مادر و تندرستی و بیماری او را از سوی پدر و قبیله او می‌پنداشتند (چرجانی، الاغراض، ۵۱۵). به عقیده عامه، انجام برخی شایسته‌ها و ناشایسته‌ها، مانند همخوابگی زن و شوهر در زمانهایی خاص و خجسته، یا خوردن برخی خوراکیها و میوه‌ها در دوره آستنی و یا شکستن محرّمات به هنگام آستنی، اثرهایی نیک یا بد بر بچه در شکم می‌گذارد. مثلاً اگر زن و شوهر در شب عیدغدير همخوابگی کنند، بچه‌آی که نطفه‌آش در این شب بسته شود، شش انگشتی می‌شود. به عقیده صبی‌ها اگر نطفه بچه‌ای در شب ۲۹ هر ماه قمری که قرص ماه پنهان و جهان تاریک و دیو تاریکی در کار است، بسته

بچه نطفه‌آی که در روز جمعه بسته شود، خطیب، در شب سه‌شنبه مهربان و گشاده‌دست و خوشبو دهان و پاک زبان و در شب پنج‌شنبه از فرمانروایان جهان می‌شود (ص ۱۳۸). تهرانیها «ماه گرفتگی» یعنی لکه یا خال بزرگ کبود یا سرخ تیره رنگ مادرزادی روی پوست تن بچه را به سبب دست گذاشتن زن آبستن به روی تن به هنگام خسوف (ماه گرفتگی)، «کورچشمی» مادرزادی پسر را به علت رفتن زن آبستن به درون حرم بی‌بی شهربانو و «شور چشمی» را در اثر افتادن نگاه زن حامله به کف پای مرده یا گذشتن از روی آن می‌پندارند.

پیشگیری از آبستنی: زنان معمولاً از سن ۱۵ سالگی تا ۴۵ سالگی یعنی سن یائسگی، توانایی باروری بچه دارند. بسیاری از زنان در دوره بارداری خود پس از چند شکم زاییدن، یا به سبب بیماری و ناتوانی جسمی و روانی و یا خطر و زیانهای حاملگی و زایمان، به این اندیشه می‌افتند که از آبستن شدن خود پیشگیری کنند. در طب سنتی ایران، طیبیان برای پیشگیری از آبستنی زنان بارور و دگرگون کردن شرایط محیط زهدان و لوله‌های تخمدان آنان برای نگرفتن نطفه مرد، روشهای گوناگونی به کار می‌بردند. علی‌بن عباس اهوازی، حکیم اسلامی پیشگیری از حاملگی را برای زنان بیمار و زنانی که رحمی کوچک‌تر از اندازه طبیعی یا موجبی طبی دارند، لازم دانسته، لیکن از معرفی داروهای ضدبارداری و چگونگی استفاده از داروها، به سبب بهره‌گیری نادرست زنان از آنها، پرهیز کرده است (الگود، طب در دوره صفویه، ۲۷۵). روش پیشگیری از آبستنی در طب قدیم عبارت بود از ۱. کاربرد داروهای خوردنی مانند خوراندن آب بادروک یا شیرۀ ریحان شیرین (تفلیسی، ۴۳۴، و سَخ (چرک وریم) گوش استر، خون خرگوش (قزوینی، ۳۹۷، ۴۰۹)، کمیز گاو میش و لعاب شتر به زن (دنیسری، ۲۲۷، ۲۲۹)؛ ۲. کاربرد داروهای مالیدنی مانند چرب کردن سر نرینه با قطران یا روغن بَلَسان و یا سفیداج پیش از همخوابگی با زن (جرجانی، الاغراض، ۵۱۴)؛ ۳. برداشتن پَرزه یا شیاف پیش از هم بستری با شوهر، مانند پَرزه‌آیی از مخ خرگوش، سرگین فیل یا خرگوش و نعناع (قزوینی، ۲۲۷، ۴۰۹، ۴۲۲) و کعب راسو (دنیسری، ۲۳۳)؛ ۴. دود دادن زهدان مانند دود سرگین فیل (تفلیسی، ۴۳۴)؛ ۵. اعمال جادویی مانند بستن یا همراه کردن تخم حُمَاض (تُرَشک) (عقیلی، ۳۶۵) یا پای خرگوش (دنیسری، ۲۳۰)، یا نخستین دندان کودک با زن (قزوینی،

آبستنی میان زنان جامعه ایران رواج دارد. مثلاً زنان کرمانی و بلوچ برای اینکه آبستن نشوند، ریشه گیاهی به نام «نُروک» را می‌خورند یا شیافی از آن را به خود برمی‌دارند. این گیاه که به رنگ پلنگ ابلق است، در کوههای کرمان در بهار می‌روید. می‌گویند چون پلنگ سخت‌زاست، برای اینکه آبستن نشود، بیخ این گیاه را بیرون می‌آورد و می‌خورد (عقیلی، ۸۶۹؛ جزایری، ۶۸). عقیلی خاصیت این گیاه را چنین وصف کرده است: «آن را زن بخورد و یا فرزچه سازد و یا دُرُور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد. و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد» (عقیلی، ۸۶۹). در خراسان زنان برای پیشگیری از حاملگی، اندکی سُم قاطر و استخوان مرده را می‌کوبند و با هم می‌آمیزند و در غذا می‌ریزند و می‌خورند (شکورزاده، ۱۲۵).

در فقه اسلامی نیز درباره پیشگیری از آبستنی گفت‌وگو شده است. گرچه در آن گذشته دور، وسایل امروزی جلوگیری از حاملگی نبود، همان تنها راه پیشگیری جایز شناخته شد. این راه عبارت بود از «عزل» یعنی جلوگیری از ریختن نطفه به درون رحم. برخی از فقیهان معاصر صریحاً در این مورد اظهار نظر کرده گفته‌اند: دلیل مخالفان جلوگیری از آبستنی عبارت است از «تضییع نسل»، نسلی که ازدواج برای آن پایه‌گذاری شده است، ولی هیچ دلیلی بر حرام بودن تضییع نسل نیست (حکیم، ۱۲/۵۷). افگانه: انداختن یا سقط بچه نارس و ناپروورده زنده یا مرده از شکم پیش از پایان دوره آبستنی است. افگانه ممکن است غیر عمدی یا عمدی باشد. وقتی زن آبستن به سبب عیب و فساد تخمک یا نطفه مرد، کمبود هورمونی خاص، ناتوانی و نابهنجاری و بیماری زهدان، انجام کارهای سخت و توان‌فرسا، حمل و نقل اشیای بسیار سنگین، افتادن از بلندی و ضربه سخت روی شکم و کمر نتواند بچه را در شکم نگه دارد و بچه خد به خود بیفتد، سقط غیر عمدی است. طبیبان قدیم به علت بیماری بچه‌افکنی غیر عمدی زنان کم‌پیش پی برده بودند. آنان معتقد بودند که بچه انداختن بیش‌تر در ۳ ماهه اول آبستنی به سبب ظریف و نازک بودن جنین و مشیمه و در دو سه ماه آخر آن به سبب پختگی و گران و سنین بودن بچه روی می‌دهد. آنها ۳ دسته سبب برای بچه‌افکنی تصور

سردی سخت زهدان که بچه را از پرورده شدن باز می‌دارد، خون روی با اسهال یا با حیض یا با فصد، پدید آمدن قُرَح (زخم) و بواسیر لحمی (پولیپ رحم) و آماس (برآمدگی) در زهدان، تب و لرزهای سخت و اسهالهای صفراوی و بلغمی و لاغری و ناتوانی بسیار زن آبستن که موجب نرسیدن غذا به بچه می‌شود؛ ۲. سببهای پدرسویی مانند رقیق بودن آب منی پدر که سبب نازک و ضعیف شدن مشیمه و ترکیدن آن می‌شود؛ ۳. سببهای بیرونی مانند رسیدن سرما به دهان رحم که موجب بسته شدن راههای غذارسانی به بچه می‌شود، یا رسیدن گرما و تری بسیار به جنین در اثر نشستن مادر به مدتی دراز در گرمابه، حرکت سخت زن در دوره بارداری، زخم رحم و آسیب وارد آمدن به آن و عارضه‌ای نفسانی مانند خشم سخت و اندوه بزرگ و ترس ناگهانی زن حامله (جرجانی، ذخیره، ۵۵۹). (طیبیان از روی برخی نشانه‌ها به بیماری زن آبستن و ناتوانی زهدان او در نگهداری بچه و احتمال انداختن یا مرگ آن پی می‌بردند: سرخ شدن چشم و چهره، گرانی سر و ماندگی تن زن آبستن و درد رحم او را نشانه‌هایی از بچه انداختن می‌دانستند و سنگین شدن بچه در شکم و رها بودن و افتادن او از سویی به سویی دیگر در شکم، سرد شدن ناف، تراویدن گنده و زرداب از رحم و سفید شدن چشم و سربینی و گوش و سرخ شدن لبها را نیز نشانه‌هایی از مرگ بچه در شکم می‌گرفتند (همانجا). برای حفظ تندرستی و بقای بچه در زهدان و درمان ناتوانی زن در نگهداری جنین، زنان آبستن را سخت از کارهای سنگین و دشوار و خوردن خوراکیها و داروهای زیانمند و فصد یا خون گرفتن پرهیز می‌دادند (همان، ۵۶۰). روش درمانی آنان در رفع ناتوانی و پیشگیری از افکندن بچه عبارت بود از کاربرد داروهای خوارکی مانند تخم نعنای و بادیان در آمیخته با روغن انگبین (تفلیسی، 437)، حقه یا اماله کردن جوشانده گیاهی مانند ستر فارسی، ابهل، نانخواه، کاشم، شبت، بابونه، سداب همراه با روغن کنجد و روغن سوسن (همانجا)، برداشتن پرزه‌آی درست شده از روغن بلسان و گیاه ستر و نانخواه، یا پنیر مایه خرگوش، یا شیافی از گرد سنگ لاجورد و روغن زیتون (زاوش، ۲۵۳)، مالیدن مرهم و گذاشتن ضماد روی شکم و دور کمر مانند مرهمی که از ساییدن میوه نارسیده بیروح (ذوصورتین، ظاهراً همان مهر گیاه (در روغن گل سرخ فراهم می‌کردند (حکیم مؤمن، ۸۷۸ء و

از بچه‌افکنی در فرهنگ عامه ایران قفل کردن کمر زن آستن بود. این روش درمانی که جنبه نمادی داشت، در بیش تر جاهای ایران متداول بود. آداب قفل کردن چنین بود که قابله دور کمر زنی را که در دوره حاملگی لک می‌دید، یعنی خونریزی داشت و احتمال افتادن بچه‌اش می‌رفت، بندی می‌پیچید و دو سر آن را از داخل حلقه قفل کوچکی می‌گذراند و گره می‌زد. کلید قفل را زیر ناودانی رو به قبله می‌آویخت و وانمود می‌کرد که آن را پشت کوه قاف انداخته است. ماما قفل را در یکی از روزهای آخرین هفته ماه نهم آبستنی زن، یا پس از زایمان از کمر او باز می‌کرد. ماماهاى یهودی تهران کمر زن آستن را با یک ریسمان ابریشمی هفت رنگ و قفلی که روی آن طلسمهایی کنده شده بود، می‌بستند (کتیرایی، ۱۴-۱۵). ماماهاى مسلمان هفت آیه از سوره «یس» که هر یک با کلمه «مین» (پایان می‌یابد، می‌خواندند و در قفل می‌دمیدند (شاملو، ۲۰۳). خراسانیها دو کلاف نخ پنبه‌ای سفید و آبی‌رنگ را به هم می‌تافتند و در هنگام تاییدن «هفت مین» را می‌خواندند و به آن می‌دمیدند (شکورزاده، ۱۲۷). در لرستان و ایلام کمر زن را با کمر بند چرمی پهن می‌بستند و به آن قفلی که روی آن دعا نوشته شده بود، می‌زدند (اسدیان، ۲۵۲).

بچه‌افکنی عمدی: طبیبان انداختن جنین را در موردهایی مانند بیمار و ناتوان و اندک سال بودن زن آستن که احتمال مرگ او در سرزا می‌رفت، یا بیماری و زخم زهدان یا خفه شدن و مردن بچه در شکم ضروری و به مصلحت زن آستن می‌دانستند (جرجانی، ذخیره، ۵۶۰). شیوه آنان در افکندن جنین عبارت بود از خوراندن داروهای خوراکی مانند آب سُداب (دنیسری، ۲۵۳)، جوشانده ترمس و پودینه آمیخته با ابهل و مشک و محلول شیر گاو و کمیز اشتر و سیکی (تفلیسی، ۴۳۸-۴۳۹)، برداشتن پرزه مانند پرزه‌ای که از خمیر زراوتدِ گرد و ابهل و اسپندان کوبیده در زهره گاو (همانجا)، یا از زهره خارپشت مالیده شده در موم ساخته شده بود (اخوینی، ۲۳۲)، دود دادن رحم با سداب و تخم گزر، سرگین گاو و ماهی شور (تفلیسی، ۴۳۸-۴۳۹)، یا با سُم خر و دُم اسب (قزوینی، ۳۹۴-۳۹۵)، گذاشتن مرهمهایی روی شکم و ناف و شرمگاه زن مانند مرهم مخ شتری که در گُراث (گونه‌ای تره وحشی) کوبیده و آمیخته شده است (همو، ۴۵۰)، یا مرهمی که از سرشتن شحم حنظل و

مانند پای موش ماده یا انجام برخی کارها که اثر جادویی داشت مانند پا نهادن روی مار یا رفتن بر نشان او (دنیسری، ۲۳۲، (240 و یا به دست گرفتن آذریون (قزوینی، ۲۴۸). برخی از زنان آستن نیز خودسرانه با خوردن داروهای گوناگون یا برداشتن شیاف و گذاشتن و مالیدن ضماد و مرهم و انجام کارهایی جادویی و یا دستکاری در رحم، بچه ناخواسته در شکم خود را می افکندند. انگیزه های گوناگونی مانند داشتن فرزند بسیار، دشمنی با شوهر یا با خانواده و طایفه او، بی میلی و نفرت شوهر و کینه و اختلاف زن و شوهر این زنان را به انداختن بچه وامی داشت.

قابلگان و زنان سالخورده نیز این زنان را در این کار کمک می کردند. بهاءالدوله حکیم محمد علوی خان، شیوه کار این قابلگان را شرح می دهد. او می نویسد: وسیله کار ایشان یک میل یا چوبی تراشیده، بیش تر از بیخ خیار بود. این چوب را در زهدان زن آستن می کردند و سردیگر آن را با بندی به ران او می بستند تا به بالای زهدان فروترود. یکی دو هفته چوب را همچنان می گذاشتند تا خون حیض را بگشاید. همچنین می نویسد: برخی از زنان از یک کاغذ لوله شده برای انداختن جنین استفاده می کردند. دور کاغذ لوله شده را نخ ابریشم می پیچیدند و آن را در آب زنجبیل خیس می کردند و در آفتاب می گذاشتند تا خشک شود. بعد کاغذ آغشته به زنجبیل را در زهدان خود فرو می کردند. این کار را بارها تکرار می کردند تا مشیمه پاره شود و بچه بیفتد (الگود، طب در دوره صفویه، ۲۸۲-۲۸۳). پولاک پزشک آلمانی دوره ناصرالدین شاه چگونگی سقط جنین عمدی را چنین وصف می کند: قابلگان معمولاً با قلابی پوست نطفه را در رحم زن می ترکانند، یا زالو به رحم زن آستن می انداختند. برخی از زنان حامله رگ پای خود را می زدند یا داروهای تهوع آور یا مسهل های قوی و یا هسته خرما می خوردند. اگر این کارها و داروها در انداختن بچه اثر نمی کرد، کسی را وا می داشتند تا شکم ایشان را مشت مال دهد یا کمر و شکم آنان را لگد کند (ص ۱۵۳). در خراسان زنان برای انداختن بچه ناخواسته خود چند روز صبح ناشتا آب زرشک یا آب جعفری کوبیده یا زعفران و یا جوشانده پوست پیاز و روناس و یا ریشه درخت شاه توت می خوردند. گاهی نیز یک پر مرغ یا ریشه نهال خرما را در رحم خود فرو می کردند و آن را

تریاک یا ریشه خطمی آغشته به نفت، یا خوردن چند مثقال زعفران یا چند گنه گنه، و یا زهره گاو و برگ بارهنگ و یا بلند کردن اشیای بسیار سنگین دست به این کار می زدند (کتیرایی، ۷). انداختن بچه به هر شیوه در جامعه ایران پیش و پس از اسلام کاری زشت و گناهی بزرگ به شمار می آمد. پیشوایان دینی و حکیمان عموماً زنان را از انجام این کار پرهیز می دادند و باز می داشتند. در دین مزدیسنا اگر زن آبستنی بچه خود را عمداً می انداخت، او را کشنده والاترین آفریده های اهورامزدا و گناهکار و ناپاک می شناختند، زانی که بچه می انداختند، ناگزیر بودند از دو عنصر پاک و مقدس آب و آتش دوری جویند تا مبادا آنها را آلوده و ناپاک کنند (الگود، تاریخ پزشکی، ۲۴). در جامعه زرتشتیان یزد حتی زانی که فرزندان مرده به دنیا می آوردند، ناپاک شمرده می شدند و از آنان پلشت زدایی می شد (بویس، ۱۶۶). در اسلام نیز افکندن بچه به دست پدر یا مادر و یا به کمک هر کس دیگر، قتل نفس و حرام و از جمله گناهان بزرگ به شمار آمده است. در فقه اسلامی برای این گونه زنان کیفر و عقوبتی سخت در هر دو جهان پیش بینی شده است (مشکینی، ۱۱-۱۴). نازایی: این بیماری را در اثر عیب در سلولهای جنسی نطفه مرد یا تخمک زن، کجراهیهای زهدان، بسته شدن لوله ها و گلوی زهدان، قطع قاعدگی، چاقی یا لاغری بسیار زیاد زن، تباهیهای در دستگاه زاد و زه، آشفستگیها و هیجانهای روانی، بد غذایی و نارسایی در تراوش هورمونهای جنسی، و زیاده روی در هم خوابگی دانسته اند (مصطفوی، ۵۹-۱۰۳). ممکن است زنان از پیش از ازدواج سترون باشند یا اینکه پس از ازدواج و یک یا چند شکم زنده زا کردن، عقیم شوند. در گذشته طبیبان برای دریافت سبب بیماری نازایی، زهدان زنان را با کمک ماماها با دانش و آزموده معاینه می کردند. در این گونه معاینه ها «لولب» به کار می بردند و روش کارشان «دیدن و پسودن با انگشت»، یعنی توشه واژینال بود. لولب کار ابزاری بود که امروز آن را اسپکولوم می نامند. با آن دهانه زهدان را بازمی کردند و درون آن را می کاویدند (همو، ۶۴ - ۶۸؛ محقق، ۲۰). در نوشته های طبی سنتی، ناباروری زنان و مردان و عیب و نقهای زهدان زنان و ناتوان بودن آن در گرفتن تخمک و عیب مردان در بارور کردن زهدان زنان شرح داده شده است. فربهی و گوشتالو بودن زن، پدید آمدن



سده بودن زهدان و پنهان شدن خلط در کاواک آن (جرجانی، ذخیره، ۵۵۳؛ همو، الاغراض، ۵۱۲؛ اخوینی، ۵۱۸؛ دنیسری، ۲۹۷) و بدی مزاج زهدان یعنی گرمی یا خشکی یا سردی و یا تری بسیار آن را از عیبهای زنان (اخوینی، ۵۱۸)، سخت و گرم یا سرد بودن منی، یا کوتاهی و گوژی یا برآمدگی پشت و سرنگون بودن نرینه را به گونه‌ای که نتواند نطفه را از درازای گردن زهدان به درون آن بریزد (جرجانی، ذخیره، ۵۵۳) یا قطع عصبی از بیضه مرد و زیان دیدن آن را به هنگام بیرون کردن سنگ مثانه از جمله عیبهای مرد و نیز یکسان بودن طبع آب مرد و زن را از سببهای دیگر نازایی (اخوینی، ۵۴۶) می‌دانستند. برای شناخت اینکه بیماری نازایی از زن است یا مرد، روشهای گوناگونی به کار می‌بستند. همگانی‌ترین این روشها برداشتن پرزه، آزمون ادرار و منی و دوانیدن زن و شوهر روی کشتزار بود. مثلاً به زن نازا سیر یا انگژد (صمغی بدبوی از درخت انگدان) می‌دادند تا شب هنگام به خود بردارد. بامداد دهان او را می‌بویدند. اگر دهانش بوی سیر یا انگژد می‌داد، عیب را از شوهر زن می‌دانستند (همو، ۵۴۵). یا در دو تغار سفالین خاک می‌ریختند و در هر یک هفت دانه گندم، جو، نخود و باقلی می‌کاشتند. از زن و شوهر می‌خواستند که هر کدام به مدت یک هفته در یکی از آنها ادرار کند. بعد از یک هفته دانه‌ها را آب می‌دادند. دانه‌های هر تغاری که نمی‌روید، سبب نازایی را از کسی که در آن ادرار کرده بود، می‌پنداشتند (جرجانی، ذخیره، ۵۵۴؛ دنیسری، ۱۴۹-۱۵۰). آب مرد و زن را جداگانه در دو جام آب می‌انداختند. منی هر یک بر روی آب می‌آمد و می‌ایستاد، آن را نشانه خام بودن منی و سبب نازایی را از صاحب آن می‌دانستند (جرجانی، ذخیره، ۵۵۴؛ اخوینی، ۵۴۶). زن و شوهر را چندبار در دو باریکه از کشتزاری آب گرفته به صورت جداگانه می‌دوانیدند. هر یک از کشته‌ها که خشک می‌شد و نمی‌روید، سبب بارنا آوردن را از آن کسی می‌دانستند که در آن باریکه دویده بوده است (تفلیسی، ۴۳۴).

در طب قدیم نشانه‌هایی برای هر یک از چهار مزاج گرم و خشک و سرد و تر که از سببهای نازایی شناخته می‌شد، گذاشته بودند. لاغری تن، بسیاری موی زهار و اندک و سیاه‌گونه بودن خون حیض را از نشانه‌های مزاجهای گرم و خشک، نبودن موی زهار و اندک و تنک و سفید‌گونه بودن خون حیض را از نشانه‌های مزاج

و آفت‌زدایی از زهدان زنان نازا و آماده کردن محیط آن برای گرفتن تخمک و پرورش بیجه، از برخی گیاهان دارویی و خوراکیهای مقوی و شیافهای خاص استفاده می‌کردند (اخوینی، ۵۱۴-۵۱۷). از روشهای بسیار معمول رفع نازایی زنان در فرهنگ عامه، روش «چله‌بری» بود. چله‌بری آداب زدودن و دور کردن اثر جادویی و افسونی «چله» از زنی بود که بر او «چله افتاده» بود و او آبستن نمی‌شد. به اعتقاد عامه مردم، زن زائو در ۴۰ روز پس از زایش معمولاً لک می‌بیند. این لکه‌های خونی را «خونِ نفاس» یا «خون ولادت» و ۴۰ روزی را که زائو لک می‌بیند «ایام نفاس» و دوره «زچگی» می‌نامند. زنان زائو در این ایام به اصطلاح به «چله‌در» و ناپاک‌اند و معنا آسیب‌پذیر و آسیب‌رسانند. از این رو، در این ۴۰ روز اگر زنان زائو تنها بمانند، یا گربه تازه‌زا به اتاق آنان برود، یا گوشت خام به نزدشان ببرند، جادو بر آنان اثر می‌گذارد و به ایشان چله می‌افتد و ایشان «چله‌گیر» می‌شوند و دیگر آبستن نمی‌گردند. در این ایام، رقیبان و مخالفان آنان، مانند هوو و مادر و خواهران شوهر، می‌توانند با نوشتن برخی اوراد مخصوص و انجام کارهایی جادویی، بختشان را ببندند و چله‌گیرشان کنند. همچنین اگر زائویی در دوره زچگی خود به اتاق عقد دختری برود و در هنگام خواندن خطبه عقد حضور داشته باشد، چله او بر آن دختر می‌افتد. برای چله‌بری و باطل کردن اثر جادو از زنی که بر او چله افتاده، آداب گوناگونی میان زنان عامی هست. همگانی‌ترین این آداب ریختن «آب چله» روی سر زن نازا در گرمابه است. آب چله انواع مختلف دارد، مانند آب ابریشم هفت رنگ، آب بوق حمام یا پوست تخم‌مرغ، آب پیراهن قیامت، آب «چهل کلید»، آب دباغ‌خانه، آب ده زائو یا آب «جام چهل کلید»، آب مرده‌شوخیخانه و آب هزارپا. هر یک از این آبها به روش خاصی تهیه و با آداب ویژه‌ای که بیش‌تر جنبه نمادی دارد، بر سر زنان نازای چله‌گیر ریخته می‌شود. مثلاً در ناین، این ورد را «بریدم چله فلانی دختر فلانی را از جن و انس و عفريت و دیو و پری» ۷ بار در روز چهارشنبه می‌خواندند و در یک تکه پارچه ابریشم ۷ رنگ می‌دمیدند. هر بار که ورد می‌خواندند، گرهی هم به ابریشم می‌زدند. زن نازا این ابریشم ۷ گره خورده را روز جمعه در جامی آب می‌انداخت و با آن آب غسل می‌کرد. بعد ابریشم آب دیده را روی بازوی راست خود می‌بست و همان شب با

می داد. خاکستر ابریشم سوخته را هم به نیت بچه دار شدن می خورد (بلاغی، ۲۸۳). در تهران زائو روز دهم که به حمام می رفت، ۴۰ بار جامی را، که «جام چهل کلید» نامیده می شد، در آب پاک تشت یا لگنی فرو می کرد و در می آورد. این آب را به نیت چله ببری و بچه دار شدن بر سر زن نازا که رو به قبله نشسته بود، می ریختند. جام چهل کلید جام برنجین یا مسین کوچکی است که بر دیواره بیرون و درون آن «چهار قُل» یعنی ۴ سوره قرآن که با فعل امر «قل» آغاز می شود، و آیه هایی از سوره «یس» و دعاهایی دیگر، کنده شده است. ۴۰ کلید کوچک نیز که روی هر یک «بسم الله» کنده یا نوشته اند، به جام بند شده است) بلوکباشی، ۶۶-۶۷).

مآخذ: ابوعلی سینا، حسین بن عبدالله، قانون، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی، تهران، سروش، ۱۳۶۳ ش؛ اخوینی بخاری، ربیع بن احمد، هدایه المتعلمین، به کوشش جلال متینی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴ ش؛ اسدیان خرم آبادی، محمد و دیگران، باورها و دانسته ها در لرستان و ایلام، تهران، مرکز مردم شناسی ایران، ۱۳۵۸ ش؛ الگود، سیریل، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۴۰-۳۴۱؛ همو، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ش، ص ۲۹۴-۳۰۱؛ ایزدپناه، حمید، فرهنگ گری، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۴۳ ش (ذیل اوس)؛ بارنت، آنتونی، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه طلعت نفرآبادی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ ش؛ باستانی پاریزی، محمدابراهیم، فرمانفرمای عالم، تهران، علمی، ۱۳۵۸ ش؛ بلاغی، عبدالحجه، فرهنگ تاریخ نایین، ۱۳۶۹ ق؛ بلوکباشی، علی، فرهنگ عامه، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۶ ش؛ بویس، مری، «دیانت زرتشتی در دوران متأخر»، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش؛ بهروزی، علی تقی، واژه ها و مثلثای شیرازی و کازرونی، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۴۸ ش) ذیل آرمه؛ پاینده، محمود، آیینها و باورداشتهای گیل و دیلم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش؛ پولاک، یا کوب ادوارد، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۵۲، ۱۵۴؛ تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به کوشش محمدمعین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش

اسماعیل، الاغراض الطیبه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ش؛ همو، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ش؛ جزایری، غیاث‌الدین، «منشأ پیدایش طب سنتی و خدمات آن در گذشته و حال»، مجموعه مقالات درباره طب سنتی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش؛ حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، به کوشش عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی؛ حصوری، علی، گزارش گویشهای لری، تهران، طهوری، ۱۳۴۲ش؛ ذیل آبستن؛ حکیم، محسن، مستمسک العروه، نجف، ۱۹۵۹م؛ حکیم مؤمن، محمد، تحفه، تهران، محمودی، ۱۳۹۰ق؛ خلیقی، محمود و مرتضی هنری، «تحلیل محتوای آداب و رسوم مربوط به کودکان»، سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره خانواده و فرهنگ، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ش، ص ۲۲۲-۳۱۶؛ دنیسری، محمد بن امین‌الدین، نوادر التبادر لتحفه‌البهادر، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش؛ زاوش، محمد، کانی‌شناسی در ایران قدیم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش؛ ستوده، منوچهر، فرهنگ گیلکی، تهران، انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۳۲ش، ذیل زاک؛ شاملو، احمد، کتاب کوچه، تهران، مازیار، 1/113 - ۱۱۵، ۱۹۸، ۲۱۰؛ شکورزاده، ابراهیم، عقاید و رسوم عامه، تهران، سروش، ۱۳۶۳ش، ص ۱۲۱-۱۳۱؛ عقیلی خراسانی، مخزن الادویه، کلکته، ۱۸۴۴م؛ قزوینی، زکریا، عجایب‌المخلوقات، به کوشش نصرالله سیوحی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش؛ کتیرایی، محمود، از خشت تا خشت، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش، ص ۱-۲۲؛ کلیله و دمنه، نگارش نصرالله منشی، به کوشش مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ش؛ لغت‌نامه دهخدا، ذیل عقره؛ مامقانی، عبدالله، سراج الشیعه، به کوشش کاظم کاظمینی، ۱۳۴۳ش؛ محقق، مهدی، جنبه‌ای از علم پزشکی در اسلام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۶۶ش؛ مردوخ کردستانی، محمد، فرهنگ، تهران، ذیل آوس، دوگیان؛ مشکینی، علی، ازدواج در اسلام، ترجمه احمد جنتی، قم، یاسر، ۱۳۵۹ش؛ مصطفوی، جلال و ابوالقاسم پاکدامن، مقایسه طب قدیم ایران با پزشکی نوین، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش؛ هیله‌رودی، محمدعلی، مجتمع الامثال، به کوشش صادق کیا، تهران، اداره فرهنگ عامه، ۱۳۴۴ش؛ ورلد بوک

کوشش محمد رضانی، تهران، ابن سینا، ۱۳۱۶ش؛ نیز:

Chelhod, J., «A Contribution to the Problem of the Pre-eminence of the Right, Based upon Arabic Evidence», Trans. In English by James J. Fox. Right and Left (Essays an Dual Symbolic Classification), Ed. Rodney Needham, Chicago 1973, pp. 219-261; Drower, E. S. The Mandseans of Iraq and Iran, Leiden, 1962; The Shorter Oxford English Dictionary (on Historical Principles), Ed. C. T. Onious, Oxford, 1972 (under «Toxaemia»), MacKenzie, D. N., A Concise Pahlavi Dictionary, Oxford, 1971 (under «Abetan», «Abustan»); Wahaby, Taufiq, and C.J. Edmonds, A Kurdish – English Dictionary, Oxford, 1966 (under «Awus»).

بخش هنر و مردم‌شناسی